

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سلسله احکام اسلام ۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على  
نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين أما بعد:

این موضوع بصورت سؤال در نزد بسیاری از مردم مطرح بوده و چه بسا بعضی سؤال کنند چرا این موضوع را انتخاب کرده در حالیکه مسائل دیگر دین که بسیار مهمتر از آن می باشند، وجود دارد؟ اما لازم به ذکر است که این عنوان مخصوصاً در شرایط فعلی ذهن بسیاری از مردم را به خود مشغول داشته و این مسئله نه تنها در بین عوام بلکه در بین طالبان علم نیز مطرح است. گاهی در جراید و روزنامه ها احکام شرعی انتشار یافته و در بین مردم منتشر می شوند و اختلاف بین علماء موجب تشویش و اضطراب مردم می گردد و گاهی بعضی دچار شک و تردید می شوند؛ مخصوصاً مردم عادی که مصدر اختلاف را نمی دانند، بیشتر از آن متأثر می گردند. به همین دلیل این موضوع را مناسب دانسته و به توفیق پروردگار در حول این موضوع به بحث می پردازم که به باور من نزد مسلمانان دارای جایگاه مهمی می باشد. از جمله نعمتی که خداوند متعال به امت عنایت فرموده این است که در اصول و مصادر اصلی آن دچار اختلاف نگردیده اند تنها اختلاف در مسائلی است که خارج از حقیقت وحدت مسلمین است و از آن هم گریزی نیست. به همین خاطر به بررسی خلاصه مصادر آن اختلاف در صفحات آتی می پردازم. از جمله مسائلی که همه مسلمانان نسبت به آن اطلاع دارند و از کتاب و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ کرده اند این است که خداوند متعال، رسولش، محمد

صلی الله علیه وسلم را برای هدایت و دین حق مبعوث داشته است و بر این اساس باید رسول الله صلی الله علیه وسلم این دین را بطور شفاف آنگونه که کفایت حال مردم را بنماید توضیح داده باشد طوری که بعد از آن دیگر نیازی به توضیح و بیان نداشته باشد. چون هدایت در ذات خویش با گمراهی در همه اشکالش مخالف است و دین حق نیز ذاتاً منافی دین باطل است. دینی که الله تعالی آن را نپسندیده است و رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای هدایت مردم از آن مبعوث داشت. مردم در عهد رسالت وقتی دچار نزاع و اختلاف می شدند به ایشان مراجعه و او نیز در بینشان حکم می کرد و حق را برایشان بیان می نمود چه در مسئله اختلافی در کلام خدا که برایشان پیش می آمد و یا در احکامی که هنوز حکمش نازل نشده بود و بعدها قرآن در موردش نازل می شد و چه بسیار ما در قرآن می خوانیم که با این جمله شروع می شود: «از تو در مورد فلان مسئله سؤال می کنند.» که پروردگار متعال جواب آنها را داده و پیامبرش را مأمور ابلاغ آن کرده است. چنانکه می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْمَوْنَ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (مائده 4) «از تو سؤال می کنند که چه چیزهایی برایشان حلال شده است؟ بگو که پاکیزه را برایتان حلال کردیم و آنچه را که حیوانات تربیت شده

برایتان شکار می کنند و آنها را به همان صورت که خداوند به شما یاد داده تعلیم دهد بنابراین از آنچه برایتان نگه می دارند بخورید و بر آن نام خدا را یاد کنید و از خدا بترسید که الله تعالی حسابش سریع است.»

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ۚ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ۚ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (بقره 189)

در مورد هلالهای ماه سؤال می کنند؟ بگو اینها وقفهای برای مردم و برای حج است نیکوکاری این نیست که در حالت احرام از پشت خانه ها وارد شوید بگو این است که پرهیزگاری کنید و از راه دروازه ها وارد خانه شوید از خدا بترسید تا رستگار شوید.

و آیات در این باره زیاد است.

بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم، امت اسلام در احکامی که غیر از اصول شریعت و مصادر اصلی آن بود دچار اختلاف گردیدند، که در موردشان اگر خدا بخواهد بعضی از عللش را بیان می داریم. ما همگی بطور یقین می دانیم کسی که عالم است و در علم، امانتداری و دینش مورد اعتماد است بطور عمد بر خلاف کتاب خدا و سنت رسولش اقدامی انجام نمی دهد. زیرا کسی که دارای علم و دین می باشد دنبال حق است و خداوند حقجویان را یاری و امور را برایشان میسر و ممکن می گرداند، به سخنان پروردگار عالم گوش دهید که می فرماید: ﴿وَلَقَدْ

يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿١٧﴾ (قمر 17) «ما قرآن را برای تلاوت کردن آسان کردیم آیا کسی هست که متذکر گردد.» ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ۖ وَصَدَقَ

بِالْحُسْنَىٰ ۖ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۖ﴾ (لیل 5-7) «کسی که بخشش نمود و تقوا پیشه کرد و حق را تصدیق نمود راه آسان را برایش میسر می داریم.» اما این امامان امکان دارد در احکام خداوند متعال نه آن اصولی که قبلاً به آن اشاره کردیم دچار خطا شوند و این اشتباه هم امری گریزناپذیر است، چون انسان همانگونه که خداوند توصیف فرموده موجودی است که ناتوان آفریده شده است: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (نسا 28) «انسان ناتوان آفریده شده است.»

انسان در ادراک خویش و در احاطه و همه جانبه نگریش ضعیف می باشد بنابراین به ناچار در بعضی از اموراتش دچار خطا می گردد.

ما نیز خطا و اشتباهات اهل علم را در هفت سبب ذیل خلاصه و عرضه می داریم هر چند سببهای خطا در واقع بسیارند و دریایی است که ساحل ندارد. و انسان آگاه به گفته های اهل علم، سببهای اختلافی را که منتشر شده اند، می داند و ما هم به صورت مجمل در صدد بیان آنها بر می آییم.

سبب اول: عالمی که حکمش دچار اشتباه گردد دلیل شرعی مسئله را ندانسته و نسبت به آن بی اطلاع مانده باشد.

این دلیل مخصوص زمانهای بعد از اصحاب نیست بلکه حتی در زمان اصحاب و کسانی که بعد از آنها بودند جاری و مساوی بوده است برای توضیح به دو جریان در زمان اصحاب اشاره می کنیم.

۱. جریانی را که در صحیح بخاری و کتابهای دیگر آمده را می دانیم آنگاه که امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه به شام مسافرت نمود، در اثنای راه به او خبر دادند که در آن شهر مردم به مرض طاعون مبتلا شده اند امام از ادامه راه باز ماند و با اصحاب شروع به مشاوره نمود، با مهاجرین و انصار مشورت کرد ولی بر دو رأی اختلاف کردند، قول راجح این بود که برگردند، در همان اثنای مشاوره، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه از راه رسید چون برای مشکلی که برایش پیش آمده بود در آن هنگام غایب بود، گفت: من در این مورد چیزی از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: «اِذَا

**سَمِعْتُمْ بِهِ فِي الْأَرْضِ فَلَاتَقْدُمُوا عَلَيْهِ وَ إِنْ**  
**وَقَعَ وَ أَنْتُمْ فِيهَا فَلَاتَخْرُجُوا فَرَارًا**

**منه»** (بخاری کتاب الطب 5729 و مسلم کتاب السلام 2219) (هرگاه شنیدید که مردم منطقه ای دچار طاعون شده اند به آن دیار وارد نشوید ولی اگر بیماری شایع گردید و شما در آنجا بودید به قصد فرار از آن خارج نشوید.) این حکم حتی بر بزرگان اصحاب از مهاجرین و انصار پوشیده بود تا اینکه عبدالرحمن بن عوف آمد و به وسیله این حدیث آنها را مطلع گردانید.

۲. علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بر این نظر بودند که زن حامله اگر شوهرش مرد در بین عده زنان حامله که وضع حمل و عده زنانی که شوهرشان فوت کرده که چهار ماه و ده روز است هرکدام را که طولانی تر بود به عنوان عده باید برگزیند. پس اگر قبل از چهار ماه و ده روز وضع حمل کرد عده نزد هیچکدام از آنها کم نمی شود زن مذکور باید تا پایان چهار ماه و ده روز در عده بماند ولی اگر چهار ماه و ده روز تمام گردید و هنوز وضع حمل نکرده بود در عده می ماند تا وضع حمل نماید چون خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق 4) «عده زن حامله وضع حمل اوست» و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾ (بقره 234) «زنانی که شوهرانشان مرده مدت چهار ماه و ده روز در عده وفات می مانند.» بین این دو آیه عموم و خصوص من وجه است و طریق جمع بین آنها این است که به طور جامع به هر دوی آنها عمل کنیم و برای این کار راهی جز همان طریقه علی و ابن عباس رضی الله عنهما وجود ندارد اما سنت جریان را توضیح داده و روشن نموده است. در حدیث سبیعه اسلمیه ثابت است که بعد از مرگ شوهرش به مدت چند شب وضع حمل کرد و رسول

الله صلی الله علیه وسلم اجازه ازدواج او را صادر فرمود. (مسلم در کتاب الطلاق 1484)  
معنی آن این است که ما در چنین مواردی به آیه سوره طلاق عمل می کنیم و آن این است که ﴿وَأُولَتْ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق 4) «عده زن حامله وضع حمل اوست» و من به طور یقین می دانم اگر این حدیث به علی و ابن عباس رضی الله عنهما رسیده بود قطعاً به آن عمل و رأی خویش را رها می کردند.

سبب دوم: حدیث به آن فرد ابلاغ شده ولی ایشان به بازگوکنندگان حدیث اعتماد ندارد و نظرش این است که حدیث مذکور مخالف چیزی است که از آن قوی تر است بنابراین چیزی را که خود قوی تر می داند جهت عمل و فتوا به دست می گیرد. برای روشن شدن مثالی می زنیم. مثالی که در زمان اصحاب رضی الله عنه روی داده است. فاطمه دختر قمیس رضی الله عنها را همسرش سه طلاقه داده بود، وکیل همسرش با مقداری جو خوراکی به پیش او آمد تا به عنوان نفقه زمان عده طلاق به او تقدیم کند اما ایشان به خاطر بدی جو خوراکی آن را نپذیرفت و از دریافتش خودداری کرد، جهت رفع اختلاف به خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به فاطمه دختر قمیس گفت: «انه لانفقه لها ولاسكنی» (حق نفقه و سکونت برای او

نیست.) (مسلم کتاب الطلاق) و این به خاطر آن بود که بوسیله طلاق ثلاثه امکان رجوع زن به زندگی شوهر قبلی اش سلب می شود و طلاقش قطعی است و چنین زنی از حق سکونت و نفقه در مدت عده محروم می گردد مگر در صورتیکه حامله باشد چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْ كُنْ أُولَتْ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ (طلاق 6) «اگر زنان طلاق داده شده حامله بودند تا زمان وضع حمل آنها را نفقه دهید.» عمر رضی الله عنه با وجود این همه فضل و علم بر خلاف آن حکم کرده و نظرش این بود زنی که سه طلاق داده شده نیز حق نفقه و سکونت را دارد و این به آن سبب بود که سنت در این مورد بر او پوشیده بود و حدیث فاطمه را به احتمال اینکه شاید دچار فراموشی شده باشد مردود می دانست و می گفت: چگونه سخن پروردگارم را به خاطر زنی که نمی دانم دچار فراموشی شده یا نه ترک کنم؟ و این بدان معنی است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه به این دلیل اطمینان نداشت. این مورد چنانکه برای عمر و پایین تر از او از صحابه برای تابعین واقع شده برای تابع تابعین و همچنین تا به امروز و تا روز قیامت برای انسان روی خواهد داد که به صحت دلیل اعتماد و اطمینان نکند، چه بسیار سخنانی از اهل علم که به احادیثی استناد شده و آن را صحیح دانسته اند و بعضی دیگر آن را ضعیف پنداشته اند و به همین دلیل به آن عمل نکرده چون به نقل آن از رسول الله صلی الله علیه وسلم مطمئن نبوده اند.

سبب سوم: حدیث به او رسیده و ابلاغ گشته ولی آن را فراموش نموده است. چه بسیار انسانهایی که حدیثی بلکه آیتی را فراموش می کنند. روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در حین نماز با اصحابش آیتی را ضمن قرائت تلاوت نکرد، ابی ابن کعب رضی الله عنه با او بود وقتی از نمازش فارغ گشت به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آیه ای را تلاوت ننموده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«هَلَا كُنْتَ ذَكَرْتِهَا» (چرا آن را ذکر نکردی؟)

(ابوداود کتاب الطلاق 90%) و حال آنکه او کسی است که وحی بر او نازل می شود و پروردگار متعال در موردش فرموده است: «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى» إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (اعلی 6-7) «ما قرآن را بر تو تلاوت می کنیم و فراموش نمی کنی مگر آنچه را که خداوند بخواهد. برآستی که او آشکار و نهان را می داند.»

قصه عمر بن خطاب با عمار بن یاسر رضی الله عنهما در همین زمینه می باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای کاری آنها را به جایی فرستاد و هر دو جنب شدند. عمار اجتهاد کرد و چنین نظر داد که خاک نیز به مانند آب پاک کننده است به همین خاطر به مانند چهارپایان خود را در گل انداخت تا تمام بدنش را گلی نماید همانگونه که غسل کننده با آب تمام بدن خویش را خیس می کند ولی عمر رضی الله عنه نماز نخواند.

سپس هر دو پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم برگشتند آنگاه هر دو را ارشاد فرمود. به عمار گفت: تنها کافی است که با دستانت این کار را انجام بدهی، سپس توضیح داد: هر دو دستش را یکبار به زمین زد سپس با دست چپ دست راست را مسح کرد و ظاهر هر دو دست و صورتش را مسح کرد. عمار در دوران خلافت عمر این حدیث را بازگو می کرد، اما عمر روزی او را خوانده و به او گفت: این حدیث که از آن سخن می گویی چیست؟ عمار نیز جریان را به اطلاع او رساند و گفت: آیا به یاد نداری آن هنگام که برای انجام کاری رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را فرستاد سپس ما هر دو جنب شدیم، تو نماز نخواندی ولی من تمام بدن خویش را گلی کردم، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد چگونگی آن ما را راهنمایی فرمود. اما عمر آن را به یاد نیارود و گفت: ای عمار از خدا بترس. آنگاه عمار به او گفت: به واسطه اینکه خداوند اطاعت تو را بر من واجب کرده است اگر بخواهی از آن بحث نمی کنم. عمر به او گفت: من تو را سرپرست هر آنچه که می خواهی می کنم. یعنی برای مردم آن را بازگو کن. (مسلم در کتاب الحیض 368)

عمر رضی الله عنه فراموش کرده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تیمم را همانگونه که در وضو قرار داده برای جنابت نیز مقرر کرده است. در این مسئله عبدالله بن مسعود نیز از عمر تبعیت کرده است. در این باره بین او و ابوموسی اشعری مناظره و گفتگویی روی داد. ابوموسی به سخنان عمار که به عمر گفته استناد می کند، ابن مسعود نیز اظهار می دارد: ندیدی که عمر به قول

عمار قناعت نکرد، ابوموسی به ابن مسعود گفت: سخن عمار را رها کن در مورد این آیه -آیه سوره مائده- چه می گویی؟ ابن مسعود چیزی نگفت. اما شکی نیست که حق با جماعت است آنها که می گویند برای جنابت نیز می توان تیمم کرد همانگونه که برای حدث اصغر یعنی وضو نیز می توان تیمم نمود. مقصود این است که انسان گاهاً چیزی بر او پوشیده می ماند و فراموش می کند و بر همین اساس سخنی را می گوید که معذور است اما کسی که نسبت به دلیل آگاهی دارد معذور نیست.

سبب چهارم: دلیل بر او ابلاغ شده ولی بر خلاف مقصود و منظورش آن را فهم کرده است. برای این مورد دو مثال یکی از کتاب و دیگری از سنت بیان می داریم.

۱. قرآن: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا...» (مائده 6) «وقتی

که مریض و یا در سفر بودید یا قضای حاجت را به جای آورده و یا زنان را لمس کردید و آب نیافتید یا خاک پاک تیمم نمایید.» علمای اسلامی -رحمهم الله-

در معنی «أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ» اختلاف کردند بعضی از آنها اظهار نمودند منظور آیه شامل هرگونه لمس کردنی است و بعضی گفتند منظور از آن لمس همراه با شهوت است و بعضی دیگر مقصود از آن را جماع



اعلام کردند و این یکی رأی و نظر ابن عباس رضی الله عنهما می باشد. ولی اگر کمی در مورد آیه تأمل و اندیشه کنید خواهید دید حق با کسانی است که مقصود آن را جماع اعلام کرده اند چون خداوند در طهارت با آب دو نوع حدث اصغر و اکبر را بیان داشته است. و

در مورد حدیث اصغر می فرماید: ﴿فَاغْسِلُوا

وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ (مائده6)

«صورتها و هر دو دست خویش را تا آرنج بشوید و ولی سرتان را مسح و پاهایتان را تا دو کعب بشوید.» ولی

در مورد حدث اکبر می فرماید: ﴿وَأِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا

فَاطَهَرُوا﴾ (مائده6) «و اگر دچار جنب شدید خود را

مطهر گردانید....» و مقتضای بیان و بلاغت نیز این

است که در طهارت نمودن با تیمم به بیان موجبات دو

طهارت بپردازد، اینکه می گوید: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ

مِّنَ الْغَائِطِ﴾ اشاره به موجبات طهارت حدث اصغر

است و این فرموده ﴿أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ نیز اشاره به

موجبات طهارت حدث اکبر است. اگر ملامسه را

مجرد لمس معنی کنیم باید بگوییم که در آیه به ذکر دو

موجب از موجبات طهارت حدث اصغر اشاره نموده

است و در آن از موجبات حدث اکبر سخنی به میان

نیامده و این بر خلاف مقتضی بلاغت قرآن است، آنها

هم که معتقدند مقصود آیه لمس کردن به طور مطلق

است گفته اند: وقتی که مردی پوست زنی را لمس نماید وضویش باطل، و یا اگر با شهوت لمس کند وضویش باطل است و اگر بدون شهوت لمس کند وضویش نقض نمی گردد. اما قول درست و حق این است که در هیچکدام از این دو حالت وضو نقض نمی شود. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که یکی از زنانش را بوسیده و سپس بدون اینکه وضو را تجدید نماید اقدام به نماز خواندن نموده است و این روایت از طریقه‌ای که همدیگر را تقویت می کنند وارد گردیده است. (ابن ماجه کتاب الطهاره 502، 503))

۲. سنت: هنگامی که رسول الله صلی الله

علیه وسلم از غزوه احزاب برگشتند و از حالت

جنگی بیرون آمدند، جبرئیل نازل شد و گفت: ما از

حالت جنگی خارج نشده ایم پس به سوی بنی

قریظه حرکت کن، رسول الله صلی الله علیه وسلم به

اصحاب دستور داد تا خارج شوند و

گفت: «لَا يَصْلِيَنَّ أَحَدُ الْعَصْرِ إِلَّا فِي بَنِي

قَرِيظَةَ» (هیچکدام از شما نماز عصر را جز در بنی

قریظه نخواند.) اصحاب در فهم آن دچار اختلاف

شدند، بعضی اینگونه فهم کردند که منظور رسول الله

صلی الله علیه وسلم تعجیل در خروج بوده طوری که

زود حرکت کنند تا اینکه قبل از عصر به محله بنی

قریظه برسند اما هنگامی که وقت عصر هنوز در راه

بودند نماز عصر را به تأخیر نینداختند تا نماز از

وقتش خارج شود ولی بعضی دیگر اینگونه فهم

کردند که منظور رسول الله صلی الله علیه وسلم این بوده که نماز عصر را تنها هنگامی بخوانند که به بنی قریظه رسیده باشند و به همین خاطر آن را به تأخیر انداختند تا وقتی که به بنی قریظه رسیدند ولی هنگامی که به بنی قریظه رسیدند وقت نماز سپری شده بود. شکی نیست کسانی که نماز را در وقت خود خواندند فهمشان درست بوده است چون

نصوص به واجب بودن نماز در وقتش حکم می کند

ولی این مورد از مشتبهات است و روش علمی این

است که در چنین مواردی متشابه را بر محکم حمل

کنند، بنابراین از جمله اسباب خلاف این است که

دلیل را بر خلاف مقصود خدا و رسول فهم کنند و به

همین خاطر به عنوان یکی از اسباب اختلاف آن را

ذکر کردیم.

سبب پنجم: موردی است که در آن حدیث ابلاغ

گردیده و صحیح و مفهوم نیز می باشد اما منسوخ گردیده

و عالمی که حدیث به او رسیده نسبت به نسخ آن بی

اطلاع است در چنین مواردی او معذور است چون تا

ناسخ دانسته نشود اصل عدم نسخ است.

برای مثال در این موارد می توان به رأی و نظر ابن

مسعود رضی الله عنه در مورد اینکه انسان در هنگام رکوع

با دو دستش چکاری انجام دهد، اشاره نمود. در آغاز

اسلام برای نماز خوان در حالت رکوع اینگونه تشریع شده

بود که دو دستش را بر هم بگذارد و در بین دو زانو قرار

دهد سپس این عمل نسخ گردید و بدین صورت تشریع

گردید که دو دستش را بر زانوهایش قرار دهد و نسخ آن در صحیح بخاری کتاب الاذان (790) وارد گردیده است. ابن مسعود نسبت به نسخ آن حالت آگاه نبود و به همان صورت دستها را بر هم می نهاد و در بین دو زانو قرار می داد. یکبار عقلمه و اسود نزد او نماز خواندند و دستهای خویش را بر زانو نهادند ولی ایشان رضی الله عنهما را نهی و به بر هم گذاشتن دستها در رکوع دستور داد. صحیح مسلم کتاب المساجد (534) چرا اینگونه دستور داد؟ چون به نسخ آن عالم نبود و انسان جز به آنچه در توان دارد مکلف نیست. خداوند متعال می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَهْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره 286) «خداوند هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کند. هر چه انجام دهد ثواب و عقابش بر اوست، پروردگارا ما را به خاطر فراموشی و یا خطا مورد عقاب قرار مده، پروردگارا بار گران را چنانکه بر گذشتگان ما نهادی بر ما قرار مده، پروردگارا چیزی را که برای انجامش قادر نیستیم به آن مأمور مکن، از ما درگذر و ما را ببخش و بیامرز که تو پروردگار مایی پس ما را بر گروه کافران یاری نما.»

سبب ششم: معتقد باشد به اینکه نصی که به ما رسیده با نص یا اجماع که از آن قوی تر می باشد در تعارض است. بدین معنی که دلیل به استدلال کننده رسیده ولی ایشان آن را با دلیل قوی تر در تعارض می بیند و این مورد از اختلافات بین ائمه بسیار است. چه بسیار می شنویم که در مورد مسئله ای مدعی اجماع هستند ولی هنگام تأمل و اندیشه معلوم می شود که بر آن مورد اجماع وجود ندارد. از جمله عجیبترین مورد در مورد نقل اجماع این است که بعضی گفته اند بر قبول شهادت بنده اجماع وجود دارد و بعضی دیگر اظهار داشته اند بر عدم قبول آن اجماع وجود دارد و این از جمله نقل عجیب و غریبی است. این به آن سبب است که بعضی از مردم هنگامی که اطرافیان خویش را در رأی و نظری متفق دیدند و گمان کردند مخالفی برای آن نیست و آن را مقتضی نص دانستند در ذهن دو دلیل اجماع و نص جمع می گردد و چه بسا آن را مقتضی قیاس صحیح هم بدانند بنابراین حکم می نماید که خلافتی در آن نیست و بر این نص که نزد او موجود است و مقتضی قیاس صحیح نیز می باشد مخالفی نیست در حالیکه جریان کاملاً برعکس است. برای این جریان رأی ابن عباس رضی الله عنهما را در مورد ربا الفصل مثال می آوریم. از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که فرمود: «انما الربا فی النسيئة» (ربا در تأخیر و درنگ است.) (مسلم کتاب المساقه 1596) و در حدیث عبادیه بن صامت و دیگران آمده است که: «الربا یكون فی

**النسيئة و فی الزيادة**» (ربا در تأخیر و درنگ و زیادی وجود دارد.) (صحیح مسلم کتاب المساقه 1587) بعد از ابن عباس علماء بر اینکه ربا دو نوع فضل و تأخیر است اجماع نموده اند ولی ابن عباس منکر ربا در غیر تأخیر بود مثال آن این است که اگر شما 2.5 کیلوگرم گندم را با 5 کیلو گندم معاوضه کنید ابن عباس در آن اشکالی نمی بیند چون رأی او بر این است که ربا تنها در نسیئه می باشد. وقتی که تو یک مثقال طلا را با دو مثقال طلا دست به دست معاوضه نمایند ابن عباس رضی الله عنهما در آن اشکالی نمی بیند اما اگر در تحویل دادنش تأخیر نمودی چنانکه تو مثقالی را به من بدهی ولی من معادل آن را به تو ندهم مگر بعد از جدایی، این ربا است. و این بدان سبب است که ابن عباس حصر موجود در حدیث را مانع از وقوع ربا در غیر آن می بیند و معلوم است که "انما" بر انحصار دلالت دارد و می رساند که غیر از آن ربا نباشد اما حقیقت آن چیزی است که عبادیه بر آن دلالت می کند و آن اینکه افزایش دو بدل در معاوضه به نسبت همدیگر نیز ربا است. چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «من زاده او استزاده فقد ارمی» (کسی که زیاد کند و یا درخواست زیادی نماید او به تحقیق ربا کرده است.) (مسلم کتاب المساقه 1588) حال موضع ما در مقابل حدیثی که ابن عباس به آن استدلال می کند چیست؟ موضع ما این است که آن بر وجهی حمل گردانیم که امکان اتفاقش با حدیث دیگر که ربا را منحصر در تأخیر نمی کند باشد. چنانکه بگوییم: آن

ربای شدیدی که اهل جاهلیت آن را قصد می کردند و فرموده خداوند متعال در مورد آن نازل شده ربای تأخیر می باشد: «يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَرْبَاؤَ أَضْعَفًا مُّضْعَفَةً» (آل عمران 130) «ای مؤمنان سود را چند برابر مخورید». ولی ربای فضل آن ربای بزرگ و شدید نیست و به همین خاطر ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین اظهار داشته که تحریم ربای زیادی به خاطر تحریم وسائل است و به خاطر تحریم مقاصد نیست.

سبب هفتم: اینکه عالمی به حدیث ضعیفی استناد یا استدلال ضعیفی را ارائه نماید و این مورد بسیار زیاد است. از جمله استدلال به حدیث ضعیف این مثال است: بعضی از علماء صلاة تسبیح را مستحب دانسته اند و آن این است که فردی دو رکعت نماز بخواند و سوره فاتحه را در هر دو همراه پانزده تسبیح بخواند و به همان صورت در رکوع و سجود تا آخر که من آن را حفظ نکرده ام. چون از جهت تشریع به آن معتقد نیستم و بعضی دیگر آن را بدعتی ناپسند و مکروه می دانند و حدیثش را صحیح نمی پندارند که از جمله آنها امام احمد-رحمه الله- می باشد و آن حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وسلم صحیح نمی داند و شیخ الاسلام ابن تیمیه در موردش گفته، دروغی است که به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده اند و در حقیقت اگر کسی در آن تأمل کند می داند که به نسبت شرع چیزی نادر و استثناء است چون عبادت یا برای دل نافع است که در آن صورت برای

اصلاح قلب باید در همه اوقات و مکانها مشروع باشد و یا نافع نیست و بنابراین مشروع نمی باشد. و در حدیثی که آن را توضیح می دهد می گوید: آن نماز هر روز، یا هر هفته، یا هر ماه و یا در طول عمر یکبار انجام گردد و این مورد در شرع شبیهی ندارد بنابراین هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن شاذ است و کسی که آن را کذب و دروغ می داند شیخ الاسلام ابن تیمیه می باشد که در آن حق را ادا کرده است و به همین دلیل اظهار می دارد هیچیک از ائمه آن را مستحب ندانسته اند.

مثال را با توضیح این مسئله بیان کردم چون در بین زنان و مردان در مورد آن سؤال زیاد می شود و من ترسیدم این بدعت امری مشروع خوانده شود، هر چند این سخن برای بعضی سنگینی کند ولی من آن را بدعت می نامم چون معتقدم هرکس چیزی را به خداوند متعال نسبت دهد که در کتاب و سنت وجود ندارد آن چیز بدعت است.

به همان صورت اگر کسی متمسک به دلیل ضعیف از جهت استدلال شود هر چند دلیل قوی باشد ولی اشکال از جهت استدلال ضعیف به آن است. در مورد حدیث «ذکاة الجنین ذکاة امه» (ترمذی کتاب الصیة 1476) (ذبح جنین ذبح مادرش است). آنچه پیش علماء معروف است این است که مادر جنین وقتی که سر بریده شود همین برای جنینش محسوب می شود یعنی هنگامی که از شکم مادر خارج می شود احتیاج به سر بریدن ندارد چون هنگام خارج شدن می میرد و سر بریدن آن نیز هیچ فایده ای ندارد. اما بعضی از علماء اینگونه از حدیث فهم کرده

اند که سر بریدن جنین چون سر بریدن مادرش با قطع دو رگ و جاری شدن خون می باشد ولی این کار بعید است چون جاری شدن خون بعد از مرگ ناممکن است و

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «ما انهر الدم و ذکر اسم الله عليه فكل» (بخاری کتاب

الذبائح 5498) (هر چیزی که خونش جاری و اسم خدا بر آن برده شود را می توان مورد استفاده قرار داد).

اینها سببهایی بودند که دوست داشتم نسبت به آن اطلاعاتی را بیان دارم هر چند اسباب بسیار و چون دریای بی کرانه است ولی به هر حال بعد از همه اینها موضع ما چگونه باید باشد؟

آنچه در اول موضوع گفتم که مردم به خاطر وجود رسانه های عمومی چون رادیو، تلویزیون و مجلات که اختلاف علماء و متکلمین را بازگو می نمایند دچار شک و تردید شده می گویند: ما از چه کسی پیروی کنیم؟ حال موضعگیری ما در مورد علماء چگونه باید باشد؟

منظورم از کسانی است که به علم و دینداریشان باید اعتماد کرد، نه کسانی که عالم پنداشته می شوند ولی اهلش نیستند چون ما نه آنها را عالم و نه سخنانشان را اهل علم می دانیم بلکه مقصود ما کسانی است معروف به خیرخواهی برای امت و اسلامند، موقف ما در مقابل آنها به دو صورت می باشد:

۱. آن عالمان چگونه با چیزی که مقتضی کتاب خدا و سنت رسولش می باشد مخالفت می کنند؟ در جواب این سؤال می توان به اسبابی که به عنوان علل اختلاف عالمان از آن

بحث کردیم استناد کنیم و این علل و اسباب که موجب اختلاف می شوند بسیارند و هر چند انسان متبحر در علم هم نباشد بر آنها اطلاع می یابد.

۲. موضوع ما در پیروی کردنشان چیست؟ کدامیک از این علماء را پیروی کنیم؟ آیا امامی را پیروی و از سخنان او پا فراتر ننهیم هر چند قول دیگری درست باشد همانگونه که متعصبین پیروان مذاهب انجام می دهند؟ یا از دلیلی که نزدش ارجحیت دارد پیروی شود هر چند مخالف با نظر امامی باشد که آن مذهب به آن منتسب است؟ جواب ما این است: کسی که دلیل مسئله ای را می داند اگر چه مخالف با نظر امامی باشد در صورت عدم مخالفت با اجماع امت واجب است از آن پیروی کند و هرکس معتقد باشد که غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم پیروی کردن او در هر حال واجب است و باید برای هر کاری از او پیروی شود خصوصیت رسالت را برای غیر رسول قرار داده است. چون جز رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ فردی از چنان موقعیتی برخوردار نیست و هر فردی جز رسول الله صلی الله علیه وسلم سخنش قابل پذیرش و قابل رد می باشد. چیزی که می ماند و لازم است که در آن تأمل شود این است که چه کسی قادر به استنباط احکام از ادله شرعی است؟ و این امر مشکل است چون هر فردی خود را صاحب آن می داند و در واقع چیز جالبی نیست، هر چند از جهت اصل و

هدف خوب است که کتاب خدا و سنت رسولش رهبر و راهنمای انسان باشد و با اینکار ما برای هرکس که بتواند با دلیل سخن گوید هر چند معنائش را نداند دری را می گشاییم، پس ما می گوئیم تو مجتهد هستی هر چه را که بخواهی بگو و این امری است که فساد خلق، مجتمع و شریعت از آن ناشی می شود.

جواب: مردم در این مورد به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. عالمی که خداوند علم و فهم را به او ارزانی داشته است.
۲. دانشجویی که علم و فهم دارد ولی به آن درجه از علم که قادر به اجتهاد باشد نرسیده است.
۳. عامی، کسی که چیزی نمی داند.

در مورد اولی باید گفت: او حق دارد اجتهاد نماید و بر او واجب است آنچه را مقتضی دلیل شرعی است اگر چه مخالف نظر دیگران باشد، اظهار نماید و به انجام این کار مکلف است: ﴿لَعَلَّمَهُ الْذِّينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (نساء: ۵۸) «هر آینه کسانی که قادر به استنباط و درک آن مسئله بودند آن را می فهمند.» اینها اهل استنباط هستند. کسانی که به آنچه کلام خدا و رسولش بر آن دلالت می کند آگاهی دارند.

اما دسته دوم: کسانی هستند که خداوند به آنها علمی ارزانی داشته ولی به درجه گروه اول نرسیده اند بر آنها اشکالی نیست که به عمومات و مطلقات و به هر آنچه به او رسیده و ابلاغ شده عمل نماید و آن دلایل را به دست

گیرد ولی بر او واجب است احتیاط نماید و در مورد سؤال کردن از افراد عالمترا از خود کوتاهی نکند چون چه بسا مرتکب خطا شود و علمش به آن درجه نرسیده باشد و عامی را تخصیص و یا مطلق را مقید گرداند و یا چیزی را که محکم است نسخ کند در حالیکه نسبت به آن بی اطلاع است.

در مورد سوم باید گفت: او اهل علم نیست و فاقد آن می باشد بنابراین بر او واجب است که از اهل آن سؤال کند. ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾

(انبیاء: ۷) «اگر نمی دانید از اهل علم پرسید.» و در آیه دیگری می فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (البینة: ۱۰۱) وَالزُّبُرِ (نحل: ۴۴-۴۳)

«اگر عالم به بینات و زبور نیستید.» پس وظیفه آن اینست که سؤال کند ولی از چه کسی؟ در منطقه علماء بسیارند و همه ادعای اهل علم بودن را دارند و یا حداقل مردم همه آنها را عالم می دانند. پس از چه کسی باید سؤال کرد؟

به او می گوئیم: یا واجب است در مورد کسی که به صواب و درستی نزدیکتر است تحقیق کند سپس گفته اش را به دست گیرد یا می گوئیم هرکس را عالم می داند از او سؤال کند. چه بسا مفضول در علم یک مسئله معین به نسبت کسی که فاضل تر و عالمتراست موفق تر باشد. در مورد این مسئله بعضی معتقدند بر کسی که عالم نیست واجب است از کسی در منطقه خویش سؤال کند که در آنجا معروف به اهل علم و مورد اعتماد علما است



همانگونه که انسان وقتی دچار یک نوع مریضی می شود برای مداوای خویش در بین متخصصین در طب به کسی مراجعه می کند که از همه قوی تر در آن رشته علمی باشد چون علم دواى قلوب است بنابراین در این مورد نیز باید قوی ترین فرد در علم دین را جهت سؤال کردن انتخاب نمود. ولی بعضی معتقدند اینکار واجب نیست چون کسی که در بین علما به عنوان فرد دانا و عالم شهرت یافته اینگونه نیست که در تمام مسائل به صورت معین و جزئی از همه عالم تر باشد چنانکه در دوران صحابه علی رغم وجود فضلا و دانشمندان از افرادی که به کرات دارای درجه علمی کمتر بوده سؤال شده است. نظر من در این مسئله این است که کسی که در علم و دینش به نسبت دیگران افضل است باید در مسائل دین مورد سؤال قرار گیرد اما آن را واجب نمی دانم چون کسی که افضل و عالمتر است گاهاً در یک مسئله معین دچار اشتباه می شود و کسی که به مراتب دارای علم کمتری است در آن مسئله رأی او درست بوده است. پس سؤال کردن از فرد عالمتر را در اولویت قرار دهیم و آنچه که راجح می باشد همین است که از کسی سؤال شود که در علم، تقوا و دینداری از دیگران برتر است.

و در پایان خود و برادران مسلمانم مخصوصاً طالبان علم را نصیحت می کنم هنگامی که یک مسئله علمی بر او عرضه شد از عجله بپرهیزد و تا زمانیکه مسئله برایش ثابت و محقق نگردد چیزی را نگوید تا بدون علم چیزی را به خداوند متعال نسبت ندهد.

چون مفتی واسطه بین خدا و مردم می باشد؛ شریعت خداوند را ابلاغ می نماید؛ همانگونه که ثابت است رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «**العلماء ورثة الانبياء**» (علما وارثان پیامبران هستند.) (ابوداود کتاب العلم 364) و رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داده و فرموده است: «**ان القضاء ثلاثة: واحد فى الجنة و هو من علم الحق فحكم به**» (قاضیها سه دسته هستند: دسته ای از آنها وارد بهشت می شود و آن کسی است که حق را می داند و به آن حکم می کند.) (ابن ماجه کتاب الاحکام 231) بعضی از اساتید به من یادآور شدند برای کسی که از او سؤال می شود شایسته است که بسیار استغفار کند. چنانکه از این فرموده خداوند متعال درک می شود که می فرماید: «**إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا**» (نسا 106-105) «ما بر تو کتاب نازل کردیم تا در بین مردم بر اساس آنچه به تو فهم شده حکم کنی و از خیانت کاران جانبداری مکن. و از خداوند طلب بخشش کن بدرستی که خداوند بخشنده و مهربان است.» درخواست بخشش از گناه باعث از بین رفتن اثر آن خواهد شد که گناه از جمله اسباب فراموشی علم و نادانی است چنانکه خداوند متعال می فرماید: «**فِيمَا نَقُصُّهُمْ مَيْتَنَّهُمْ لَعَنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ**

الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهِ» وَتُسَوُّ حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ» (مائده 13) «به

سبب شکستن پیمانهایشان آنها را لعنت و قلوبشان را سخت گردانیدیم. کلام را از موضع خویش تغییر و از آنچه به آنها یاد داده شده بود قسمتی را فراموش کردند.» از شافعی نقل کرده اند که این شعر را سروده است:

**شكوت الى وكيع سوء حفظي**

**فارشدني الى ترك المعاصي**

**و قال اعلم بان العلم نور**

**و نور الله لا يؤتاه عاصي**

شکایت فراموش کاری خویش را پیش وکیع بردم، ایشان مرا راهنمایی به ترک کردن معاصی و گناه کرد و گفت: آگاه باش و بدان که علم نور است و خداوند آن را به گناهکاران عاصی نمی دهند.

از خداوند متعال برای خود و شما توفیق و ثبات را خواهانم که ما را در زندگی دنیا و آخرت بر قول ثابت و محکم پابرجا دارد و دلهای ما را بعد از هدایت کردنمان مایل به باطل نگرداند و از رحمت خویش به ما ببخشد که او بسیار صاحب بخشش و عطاست.

**الحمد لله رب العالمين أولاً و اخيراً  
و صلى الله على نبينا محمد و آله و صحبه وسلم**

مؤلف: شیخ محمد بن صالح العثیمین

مترجم: عبدالمهمین